



سیام سا، مکمل

سال اول، شماره ۱ نشریه سیاسی _ تئوریک سازمان ۱۹ بهمن آبان ۱۳۸۹

سر مقاله

در گرامیداشت انقلاب کبیر اکتبر



ادامه در صفحه ۲

سخنی کوتاه پیرامون انتشار نشریه سازمان

اگر چه وجود نشریه ضرورتاً سنگ بنای یک تشکیلات نیست، اما اصولاً هر جمع و گروه سیاسی که می‌خواهد متشکل و سازمان‌یافته حرکت کرده و در حد و حیطه‌ی خویش به فعالیت سیاسی نظری و عملی نسبتاً منسجمی بپردازد، بی‌تردید باید از چنین وسیله‌ای برخوردار باشد. وجود نشریه برای یک تشکیلات هم به معنای فراهم نمودن تریبونی برای طرح وسیع و همه‌جانبه‌ی نظرات و ایده‌های آن و هم در واقع بستری برای ارتباط با توده‌ها و طبعا تأثیرگذاری بر مبارزات جاری آن‌ها برعلیه رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. ادامه در صفحه ۲

نسلی که دیر می‌فهمد و یا نمی‌خواند بشنود؟

اخیراً مطلبی تحت عنوان "نسلی که دیر متولد شده است، جوانان چپ چه می‌خواهند؟" از علی کریمی منتشر شده است. وی مطلب‌اش را چنین آغاز می‌کند:

چندی پیش جمعی از جوانان افغان در کابل، سالگرد تولد ارنستو چه گوارا را با شعر و موسیقی و سگرت برگ جشن گرفتند. تجلیل این دانشجویان افغان از این جنگجوی کمونیستی که حدود نیم قرن پیش کشته شد، نشانه‌ی چیست؟ چه گوارا درمان کدام درد افغانستان و پاسخ کدام پرسش این کشور است؟

از همین جمله‌ی آغاز و تا انتهای این مقاله چنین برمی‌آید که نویسنده‌اش "چه گوارا" را نمی‌شناسد. چون اگر غیر از این بود و وی شناختی کافی از عقائد و عمل کرد "چه گوارا" داشت متوجه این امر می‌شد که علی‌رغم تفاوت‌هایی، تشابهات بسیاری میان کوبا و بولیوی یا افغانستان وجود دارد و اگر "چه گوارا" پاسخ مسائل کوبا و بولیوی بود، پس پاسخ مسائل افغانستان نیز می‌تواند باشد و در این صورت، حتماً علی کریمی با این "جوانان افغان" همراه می‌شد و شاید هم علاوه بر شعر و موسیقی و سگرت برگ، به رقص و پای‌کوبی هم می‌پرداخت! اما ممکن است علی کریمی عمداً خود را به نفهمی زده باشد، که این بیماری درمان‌ناپذیر است!

ادامه در صفحه ۳

مطالب این شماره:

- ✦ سخنی کوتاه پیرامون انتشار نشریه سازمان
- ✦ در گرامیداشت انقلاب کبیر اکتبر
- ✦ نسلی که دیر می‌فهمد یا نمی‌خواند بشنود؟
- ✦ راه سبز امید و نه‌بالی چیست؟
- ✦ حکم اعدام و موضوع نوا آن: متولد ای فراغیاتی یا غمگینی؟

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

ما در شرایط خارج از کشور جای نشریه‌ای که مدافع تئوری مبارزه‌ی مسلحانه براساس ایده‌ها و تحلیل‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی- مبارزاتی رفقای بنیانگذار "چریک‌های فدایی خلق" باشد را خالی می‌بینیم. نشریه‌ای که در عین دفاع از این خط مشی انقلابی، جستجوگر و منتقد نیز باشد و ظرفیت طرح و پخش نظرات انتقادی معتقدین به این تئوری را داشته باشد. نشریه‌ای که از یک جنبه‌نگری و دگماتیسم میرا باشد و حداقل میانی دمکراتیک را مبنای کار قرار دهد.

در عین حال ما معتقدیم که گذشته‌ای که بدان تعلق داشته و داریم نیز بایستی در نشریه و از طریق آن در سطح جنبش کمونیستی به نقد و بررسی گذاشته شود. به باور ما، طرح ایده‌های درست، اصولی و رادیکال در نشریه، هم می‌تواند در رشد و ارتقای جنبش نوین کمونیستی و وحدت انقلابی آن مؤثر باشد و هم هرچه بیشتر تشکل کوچک ما را در تقویت و انسجام نظری- تشکیلاتی خویش یاری رساند. در این راستا ما معتقدیم که مشخص نمودن نقاط اشتراک بنیادی و روشن ساختن درک‌های متفاوت از مقولات پایه‌ای چه در سطح تشکیلات و چه در سطح جنبش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این همه را نه در محیط بسته و محدود درونی، بلکه در برقراری و حفظ ارتباط با محیط پیرامون خواستاریم.

از سوی دیگر، نشریه بایستی به افشای سیاست‌های امپریالیستی- که به ویژه در این برهه از زمان به دلیل ضعف و پراکنده‌گی جنبش کمونیستی و سیطره‌ی ژورنالیسم بورژوازی به فراموشی سپرده شده است- بپردازد.

ما همچنین در پی آنیم که از این طریق در حد توان خود در مبارزه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش‌های اجتماعی؛ کارگری، دانشجویی، زنان و دیگر اقشار خلق شرکت فعال داشته باشیم.

* چرا نام "پیام سهاکل" را انتخاب کردیم؟

زیرا که حماسه‌ی سهاکل را سرآغاز شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی ایران دانسته و آن را سرفصل عمل انقلابی "چریک‌های فدایی خلق" به مثابه پیام‌آوران آزادی و رهایی کارگران و زحمتکشان همه‌ی خلق‌های تحت ستم در ایران می‌دانیم. چرا که ما به عنوان هواداران، کادرها و فعالین جنبش نوین کمونیستی، گذشته‌مان و فعالیت کنونی‌مان در وابستگی به این جریان تعریف می‌شود و بلاخره این که، ما در پی تبلیغ و ترویج نظرات و ایده‌های عمیقاً کمونیستی رفقای بنیانگذار هستیم و در این راستا دست همه‌ی معتقدین و مدافعین این خط مشی و اندیشه‌ی انقلابی را می‌فشاریم.

سخنی کوتاه پیرامون انتشار نشریه سازمان

ادامه از صفحه ۱

با انتشار اولین شماره‌ی نشریه‌ی "پیام سهاکل"، بر آن شدیم تا مطالبی را با شما درمیان بگذاریم. طبعاً در این مختصر قصد آن را نداریم که اندر باب مزایا، فوائد و یا ضرورت‌ها و کارکردهای یک نشریه‌ی سیاسی- تشکیلاتی سخن سرائی نمائیم و مثلاً بگوئیم که: نشریه برانگیزاننده و محرک است، مبلغ و مروج است، سازمانده است و یا این که یک چنین نشریه‌ای خود همانند فانوسی راهنمای سیاسی، ایدئولوژیک و مبارزاتی در عرصه‌ی تشکیلاتی و اجتماعی‌ست و بسیاری مطالب، حرف‌ها و گفته‌های کلاسیک دیگر که طی دهه‌های اخیر در جنبش کمونیستی بارها تکرار گشته را مجدداً مکرر نمائیم. پس چه چیزی را می‌خواهیم با شما در میان بگذاریم؟ فقط مایلیم چند نکته‌ی ساده و در عین حال اساسی را مطرح کنیم.

* چرا به نشریه نیاز داریم؟

اگر چه وجود نشریه ضرورتاً سنگ بنای یک تشکیلات نیست، اما اصولاً هر جمع و گروه سیاسی که می‌خواهد متشکل و سازمان‌یافته حرکت کرده و در حد و حیطة‌ی خویش به فعالیت سیاسی نظری و عملی نسبتاً منسجمی بپردازد، بی‌تردید باید از چنین وسیله‌ای برخوردار باشد. وجود نشریه برای یک تشکیلات هم به معنای فراهم نمودن تریبونی برای طرح وسیع و همه‌جانبه‌ی نظرات و ایده‌های آن و هم در واقع بستری برای ارتباط با توده‌ها و طبعاً تأثیرگذاری بر مبارزات جاری آن‌ها برعلیه رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد.

بنابراین اگر تاکنون بدان پرداخته ایم، این نه به دلیل عدم درک ضرورت آن و بسیاری مسائل دیگر که در فوق به آن‌ها اشاره شد، بلکه این امر بوده است که کمیت و کیفیت محدود ما، امکان پاسخگوئی عملی بدان را از ما سلب نموده بود. اکنون "سازمان نوزده بهمن"، با همکاری برخی از رفقای معتقد، توان اقدام و پاسخگویی به این ضرورت را تا حدودی یافته است. لازم به ذکر است که چگونگی ادامه‌کاری و کیفیت نشریه در روند حرکت آن، حد و میزان موفقیت ما را در این زمینه روشن خواهد ساخت.

* چگونه نشریه‌ای و با کدامین اهداف مورد نظر ماست؟

ما نشریه‌ای با محتوای سیاسی- تحلیلی و تئوریک را مد نظر داریم که در آن به موضوعات عام و خاص تئوریک و مسائل سیاسی- مبارزاتی روز پرداخته شود. علاوه بر آن،

در گرامیداشت انقلاب کبیر اکتبر

ادامه از صفحه ۱

پس از انقلاب اکتبر به عینہ نشان داده است که اگر در گذشته برای حل تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد کار و سرمایه، انقلاب در نهایت قهرآمیز و مسلحانه می‌شد، اینک برای حل تضاد عمده و سپس اصلی جامعه، انقلاب ضرورتاً بایستی از ابتدا قهرآمیز و مسلحانه باشد.

باری، گرچه گام سترگ اکتبر و همه‌ی آن قدم‌های سرخ و همسوی دیگری که در قرن بیستم در این جهت برداشته شد با همه‌ی افت‌وخیزهای‌شان در میانه‌ی راه باز ایستادند، اما دستاوردهای گران‌بهای آن‌ها و تأثیرات عمیق آنان، در هماهنگی و پیوند با رویای تاریخی مذکور، چنان بر پیکر و ضمیر تاریخی جامعه‌ی انسانی حک شده‌اند که هرگز به فراموشی سپرده نخواهد شد و شعله‌ی آن بر اساس دیالکتیک تاریخ تا رسیدن به آن نظم بی‌بدیل فروزان خواهد ماند. شعله‌ای که نبض پُر تپش آن همواره در دل خیل عظیم برده‌گان، زحمتکشان و کارگران در طول همه‌ی ادوار تاریخ طبقاتی جامعه جریان داشته و مشعل آن نیز پیوسته در ید پرتوان رهبران واقعی آنان در اهتزاز بوده است.

گرامی باد خاطره‌ی تابناک اکتبر سرخ!

زنده باد انقلاب!

۷ نوامبر ۲۰۱۰



★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★



اخیراً مطلبی تحت عنوان "نسلی که دیر متولد شده است؛ جوانان چپ چه می‌خواهند؟" از علی کریمی منتشر شده است.

وی مطلب‌اش را چنین آغاز می‌کند:

چندی پیش جمعی از جوانان افغان در کابل، سالگرد تولد ارنستو چه گوارا را با شعر و موسیقی و سگرت برگ جشن گرفتند. تجلیل این دانشجویان افغان از این جنگجوی کمونیستی که حدود نیم قرن پیش کشته شد، نشانه‌ی چیست؟ چه گوارا در مان کدام درد افغانستان و پاسخ کدام پرسش این کشور است؟

از همین جمله‌ی آغاز و تا انتهای این مقاله چنین برمی‌آید که نویسندہ‌اش "چه گوارا" را نمی‌شناسد. چون اگر غیر از این بود و وی شناختی کافی از عقائد و عمل‌کرد "چه گوارا" داشت متوجه این امر می‌شد که علی‌رغم تفاوت‌هایی، تشابهات بسیاری میان کوبا و بولیوی با افغانستان وجود دارد و اگر "چه گوارا" پاسخ مسائل کوبا و بولیوی بود، پس پاسخ مسائل افغانستان نیز می‌تواند باشد و در این صورت، حتماً علی کریمی با این "جوانان افغان" همراه می‌شد و شاید هم علاوه بر شعر و موسیقی و سگرت برگ، به رقص و پای‌کوبی هم می‌پرداخت! اما ممکن است علی کریمی عمداً خود

در آستانه‌ی نود و سومین سالگرد انقلاب شکوهمند اکتبر قرار داریم. انقلابی که در سال ۱۹۱۷، به دست پرتوان کارگران و انقلابیون کمونیست به رهبری داهیانہ‌ی آموزگار کبیر انقلاب لنین، در پهنه‌ی روسیه به وقوع پیوست. این دگرگونی عظیم که جهان طبقاتی را به لرزه درآورد، رخدادهای آگاهانه و خجسته‌ای بود که خود گامی بلند در راستای تحقق رویای واقعی-تاریخی بشر بود. رویای پویای ایجاد جهانی فارغ از ظلم و ستم، مملو از عدل و عدالت، عاری از هرگونه استبداد، سرشار از آزادی، دنیائی خالی از استعمار، برپایه‌ی استقلال و اتحاد آزادانه، نفی مالکیت، نبود بیکاری، وجود آگاهی، رفع خرافه، نفی استعمار، محو طبقات، مهار طبیعت و بلاخره رسیدن انسان به خویشن خویش و آغاز رشد بی‌حدوحصر کمال.

مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی اکتبر را می‌توان به اختصار چنین برشمرد: تأکید بر ضرورت وجود پیشاهنگ انقلابی کمونیست، اثبات قهرآمیز بودن انقلاب، تأکید بر لزوم تسخیر قدرت سیاسی برای انجام انقلاب اجتماعی، ضرورت برپائی دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه عالی‌ترین و فراگیرترین شکل دموکراسی در راستای امر خطیر محو طبقات، نابودی مالکیت خصوصی، دولتی کردن ابزار تولید در راستای اجتماعی کردن آن، تغییر مناسبات تولیدی، یا در یک کلام فشرده پی‌ریزی و تثبیت اصول عام انقلاب بود. علاوه بر این‌ها، مواردی همچون اشتغال کامل، حل مسئله‌ی مسکن، آموزش، بهداشت و درمان رایگان، ریشه‌کن کردن بیسوادی، حقوق برابر زن و مرد، جدائی کامل دین از سیاست و اعلام مذهب به عنوان امری خصوصی، شناسائی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و ... از جمله مسائلی بودند که این دگرگونی عظیم دوران‌ساز به آن‌ها دست یافت.

لازم به ذکر است که مبانی اصول عام انقلاب، ثمره‌ی آموزش‌های علمی و انقلابی مارکس، انگلس و لنین بود که در رابطه‌ی تنگاتنگ با عمل به اثبات رسیده و تحت نام مارکسیسم-لنینیسم در سطح جهانی شناخته می‌شود. بنابراین، این اصول جهانشمول‌اند و مسئله‌ی مهم در هر کشور تنها بر سر توفیق آن با شرایط خاص و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب و منطبق با آن است. این موضوع یکی از مهم‌ترین مسائلی است که اپورتونیست‌ها و رویویونیست‌ها در عرصه‌ی بین‌المللی، هرگز به درک آن قادر نگشته‌اند و صرفاً با الگوبرداری و پایفشاری بر کاربرد همان تاکتیک‌های انقلاب اکتبر، بدون ارائه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تا به امروز عملاً ضربات بزرگی به جنبش کمونیستی و انقلاب در جهان و ایران وارد کرده‌اند.

بایستی توجه داشت که پس از پیروزی انقلاب اکتبر و شکل‌گیری جهان دوقطبی، عملاً مرکز انقلاب از اروپا به جهان تحت‌سلطه انتقال یافت و با توجه به سیاست نواستعماری، سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی امپریالیسم و روندی که نهایتاً به حاکمیت سرمایه‌داری وابسته و برقراری دیکتاتوری عنان‌گسیخته در این کشورها انجامید، تضاد بین خلق و امپریالیسم به عمده‌ترین تضاد این جوامع تبدیل گشت و هرگونه تحولی بنیادی در این کشورها منوط به حل این تضاد شد. و این خود نکته‌ای بسیار با اهمیت و راهبردی در تعیین مراحل و مسائل استراتژیک انقلاب و اتخاذ تاکتیک‌های انقلابی مناسب با آن یا به‌طورکلی تدوین تئوری انقلاب در هر یک از جوامع مذکور می‌باشد. تاریخ

در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی، تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را بوجود آورد!

ضد جنگ ویتنام شرکت کرده اند؛ بلکه همه ی این ها را یا در سینما تماشا کرده اند و یا در کتاب ها خوانده اند. آنان در پی ایجاد یک جنبش بزرگ چپ هستند تا بتوانند خواسته های شان را بر حکومت ها تحمیل کنند. اما به نظر می رسد، مشکل بزرگ این معترض ها، جلب حمایت از سوی طبقه متوسط اجتماعی است، طبقه ای که در جوامع غربی اکثریت مطلق هستند. عجیب نیست که امروز در کشورهای غربی، یا جوانان تھی دست و سرگشته، تی شرت چه گوارا به تن می کنند و یا جوانان مرفه و سرمست".

علی کریمی هم مانند "نسل جوان"، نه می تواند "در شورش جوانان دهه ی شصت حضور داشته" باشد و نه "جنبش نهضت مدنی آمریکا را" ببیند و نه "در تظاهرات ضدجنگ ویتنام شرکت" داشته باشد، ولی ای کاش که یکی از این ها را "یا در سینما تماشا کرده" بود و یا "در کتابها خوانده" بود که آن وقت متوجه می شد که برای درک قانونمندی های مبارزه ی طبقاتی و دفاع از طبقه ی تحت ستم و مبارزه علیه طبقه ی ستمگر، نیازی به حضور فیزیکی در حوادث تاریخی مشخص نیست بلکه با مطالعه ی اسناد تاریخی و استفاده از ابزارهایی همچون "کتاب" و "سینما" می توان به تجربیات مبارزه ی طبقاتی نسل های پیشین دست یافت و در مبارزه ی طبقاتی جاری آن را به کار بست.

نویسنده ی مقاله سپس این چنین ادامه می دهد:

اگر جنبش جوانان غربی در دهه های شصت و هفتاد توانست به پیروزی های نسبی برسد و تأثیرات اجتماعی زیادی داشته باشد، بیشتر به دلیل ساختار اجتماعی کشورهای اروپایی و آمریکا در آن سال ها بود. در آن زمان اکثر کشورهای غربی به خاطر داشتن اقتصاد صنعتی، صاحب جمعیت بزرگ کارگر بودند و طبقه کارگر نیز از جنبش اعتراضی حمایت می کرد. امروز، اما در غرب ما با یک جامعه پسا صنعتی و یک اقتصاد جهانی شده رو به رو هستیم. کارگران سابق به طبقه متوسط پیوسته اند و به خاطر رشد و رفاه بیشتری که به دست آورده اند، دلیلی برای شورش ندارند.

در این جا علی کریمی هم از شیوه ی رایج میان روشن فکران بی مایه سود جسته و با عنوان کردن اصطلاحات غیر علمی همچون "جامعه ی پسا صنعتی" و یا با صدور احکام بی محتوا، سعی در تنویر کردن نظرات انحرافی خویش کرده است.

جامعه ی صنعتی با مشخصه ی استفاده از ماشین در تولید و به تبع آن، ایجاد تولید انبوه تعریف شده است ولی علی کریمی ها هیچ توضیحی نمی دهند که "جامعه ی پسا صنعتی" در ارتباط با فاکتور استفاده از ماشین در تولید، دارای چه مشخصه ی جدیدی است که آن را از جامعه ی صنعتی متمایز می سازد. آیا در "جامعه ی پسا صنعتی" چیز دیگری جای ماشین در تولید را گرفته و یا مقوله ی تولید انبوه منتفی شده است؟!

علی کریمی عنوان می کند که در جامعه ی صنعتی، کارگران اکثریت جامعه را تشکیل می دهند ولی با پیوستن به طبقه ی متوسط، اکثریت خود را از دست داده اند.

این اصطلاح "طبقه ی متوسط" هم اکسیر جالبی است که هر نظر اشتباهی را موجه جلوه بدهد! این "طبقه ی متوسط"، مابین کدام طبقات قرار گرفته که "متوسط" شده است و با کدام معیاری مرز میان این "طبقه ی متوسط" با

را به نفهمی زده باشد، که این بیماری درمان ناپذیر است! در هر حال پاسخ علی کریمی را خود "چه گوارا" چنین می دهد:

"من به چشم خویش مشاهده کردم که کودک نمی توانست درمان شود، زیرا پول نداشت، من دریافتم که چگونه در اثر گرسنگی ممتد و مزمن و محرومیت های طویل المدت، خرفتی تا بدان جا رشد یافته بود که پدر تلف شدن فرزندش را به صورت یک تصادف بی اهمیت تلقی می کند." (چه گوارا: درمان اجتماعی).

به همین خاطر است که اگر علی کریمی با این "جوانان افغان" همراه می شد، برای اش روشن می ساختند که "درد" هائی که "چه گوارا" به چشم خویش مشاهده کرده و برای درمان اش به جنگ برخاسته، دقیقاً همان هائی هستند که گریبان مردم ستم کشیده ی افغانستان را می فشارد. در افغانستان امروز نیز همانند کوبا و بولیوی دهه ی ۶۰، رژیم دست نشانده ی امپریالیسم حاکم است و برای رهائی از سلطه ی امپریالیسم و برقراری حاکمیت دمکراتیک خلق هیچ راهی جز مبارزه ی مسلحانه ی توده ای و طولانی وجود ندارد. پس هیچ جائی برای تعجب علی کریمی وجود ندارد که پس از این همه سال، "جوانان افغان" دریابند که به خاطر تشابه ای که میان این دردها وجود دارد و برای "درمان درد افغانستان"، باید راه "چه گوارا" را پیومد.

علی کریمی ادامه می دهد:

اگر ملا عمر و دار و دسته اش از چه گوارا تجلیل می کردند، قابل درک تر بود، چون حداقل هر دو در جنگیدن علیه آمریکا یک نکته ی مشترک دارند.

چه قدر ملا عمر و اربابان اش باید به کریمی و کریمی ها بخندند که هنوز نتوانسته اند تشخیص بدهند که ملا عمر، گذشته از این که با آمریکا نمی جنگند بلکه به عنوان یکی از عوامل آمریکا و در هماهنگی کامل با عامل دیگر آمریکا یعنی حامد کرزی، مسئولیت پیشبرد سیاست های امپریالیستی آمریکا در افغانستان را به عهده دارد.

برای علی کریمی زیاد مشکل نیست که به خاطر بیاورد که چند سال پیش خبر تحویل سلاح به نیروهای طالبان از سوی نیروهای نظامی انگلیس - نزدیکترین متحد آمریکا - منتشر شد و همچنین دانستن این موضوع نیز زیاد مشکل نیست که افراد نیروهای نظامی آمریکا هم تماماً مزدور هائی هستند که در استخدام ارتش آمریکا هستند و برای پول و امرار معاش به استخدام درآمده اند. بنابراین هم افراد طالبان و هم افراد ارتش آمریکا، هر دو مزدوران دولت آمریکا می باشند و برای دولت آمریکا چه تفاوتی می کند که کدام مزدورش و از کدام طرف گشته شود. تنها چیزی که برای دولت آمریکا مهم است این است که با حمایت همه جانبه از دو گروه مختلف و ظاهراً متخاصم و با ایجاد جنگ زرگری میان آنان، منافع شرکت های امپریالیستی را تامین سازد. مهم این است که با فروختن جنگ در افغانستان، شرائط اقتصادی و اجتماعی افغانستان را طوری سازمان بدهد که هروئین مورد نیاز بازار جهانی مواد مخدر را به ارزانترین وجهی در افغانستان تولید کرده و به خارج از افغانستان انتقال دهد.

علی کریمی در ادامه ی مقاله اش با تکیه بر نقطه ی اشتراک "جوانان افغان" و جوانان غربی که همانا عشق به "چه گوارا" است، به بررسی شورش های جوانان غربی می پردازد:

"نسل جوان، نه در شورش جوانان دهه شصت حضور داشته اند، نه جنبش نهضت مدنی آمریکا را دیده اند و نه در تظاهرات

طبقات کناری‌اش مشخص می‌شود؟

در یک تقسیم‌بندی علمی از طبقات و اقشار اجتماعی می‌توان دو طبقه را مشخص ساخت. یک طبقه که مالک ابزار تولید است ولی روی آن کار نمی‌کند - طبقه‌ی سرمایه‌دار - و دیگری، طبقه‌ای است که مالک ابزار تولید نیست ولی روی آن کار می‌کند - طبقه‌ی کارگر - سائر تفاوت‌های این دو طبقه فعلاً در این جا مورد بحث نیست. در میان این دو طبقه‌ای که ذکر شد، اقشاری نیز وجود دارند که هم مالک ابزار تولید هستند و هم روی آن کار می‌کنند - اقشار مختلف خرده‌بورژوازی - . حال اگر ادعا شود که در غرب از تعداد کارگران کاسته شده است باید بلافاصله نشان داده شود که تعداد بسیار زیادی از کارگران مالک ابزار تولید شده‌اند و به همین خاطر از صفوف طبقه‌ی کارگر خارج شده‌اند و این ادعائی است که به هیچ ترتیبی قابل اثبات نیست که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، روندی وجود داشته است که در نتیجه‌ی آن کارگران مالک ابزار تولید شده‌اند.

اما، در نتیجه‌ی استفاده‌ی روزافزون ماشین در تولید، همواره تعدادی از کارگران اخراج می‌شوند ولی باید توجه داشت که با گسترش مناسبات سرمایه‌داری در سائر رشته‌های تولیدی، تعدادی از این کارگران در این رشته‌های جدید به کار گرفته می‌شوند و بقیه‌ی آنان نیز به صف بی‌کاران می‌پیوندند که خود ارتش ذخیره‌ی کارگران محسوب می‌گردند. بنابراین علی‌رغم ادعای غیرعلمی علی کریمی، در جامعه‌ای با مناسبات سرمایه‌داری، همواره طبقه‌ی کارگر اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می‌دهد.

همچنین ادعای دیگر علی کریمی این است که در حال حاضر کارگران جوامع غربی به خاطر رفاه بیشتری که نسبت به دهه‌ی ۶۰ از آن برخوردارند، دلیلی برای شورش ندارند.

اگر رفاه بیشتر دلیلی برای ممانعت از حرکت‌های اجتماعی باشد، می‌بایستی مردم جوامع غربی در دهه‌ی ۶۰ هم دست به شورش نمی‌زدند چرا که نسبت به دهه‌ی ۴۰ از رفاه بیشتری برخوردار شده بودند!

علی کریمی چنین ادامه می‌دهد:

حتا اعتراض علیه جنگ نیز معنای سابقش را از دست داده است. جنگ افغانستان به هیچ صورت شبیه جنگ ویتنام نیست. حملات یازدهم سپتامبر، تاثیر روانی بدی روی جوامع غربی گذاشت و اکثر مردم در اروپا و آمریکا در سال ۲۰۰۱ از حمله به افغانستان حمایت کردند، و هنوز آن را یک «جنگ خوب» می‌دانند. به همین دلیل است که شعارهای ضد جنگ این جوانان، نمی‌تواند تاثیر شعارهای پدران شان را داشته باشد که یک نسل پیش علیه جنگ ویتنام سر می‌دادند.

علی کریمی این را کاملاً درست متوجه شده است که "جنگ افغانستان به هیچ صورت شبیه جنگ ویتنام نیست" ولی چیزی را که نفهمیده است تفاوت ماهوی جنگ ویتنام با جنگ افغانستان است. جنگ ویتنام، جنگ رهائی‌بخش خلق ویتنام علیه سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا بود ولی جنگ افغانستان، توپنه‌ای است که توسط امپریالیسم آمریکا بر خلق افغانستان تحمیل شده است. "حملات یازدهم سپتامبر" تدارک دیده شده است که افکار عمومی تحت‌الشعاع آن قرار گرفته و جنگ افغانستان را یک "جنگ خوب" بداند و بدین ترتیب "شعارهای ضدجنگ این جوانان"، تحت سرکوب شدید تبلیغاتی و ایدئولوژیک امپریالیسم، "تاثیر شعارهای پدران‌شان" را نداشته باشد و در نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها، امپریالیسم آمریکا بتواند طرح‌های

غارتگرانه‌اش را در افغانستان به پیش ببرد.

علی کریمی در ادامه‌ی مقاله‌اش سعی می‌کند که چپ غربی را بررسی کند و به همین خاطر تمام جریانات، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های اپوزیسیون در جوامع غربی را درون خمره‌ی رنگ‌رزی‌اش ریخته و سپس هر کدام را با رنگ دل‌خواه خویش بیرون آورده و نامی برای‌اش انتخاب می‌کند و با این‌گونه رنگ‌رزی، از یک سو تعریف چپ و سوسیالیست را مخدوش می‌سازد و از سوی دیگر جایگاه چپ واقعی یعنی کمونیست‌ها را در هوا نگه می‌دارد!

علی کریمی در پایان مقاله‌اش ضمن اشاره به شورش جوانان در شهر "تورنتو"ی کانادا فاتحه‌ی مبارزه‌ی قهرآمیز را این چنین می‌سراید:

ولی به نظر می‌رسد که این نوع دموکراسی سال‌ها پیش همراه با آن چریک آرژانتینی به خاک سپرده شد. این جوانان دیر به دنیا آمده‌اند؛ حتا با نود کردن سگرت برگ هم نمی‌شود به سال ۱۹۶۸ برگشت.

اما این آخرین جمله‌ی علی کریمی واقعاً درست است و وی از این بابت باید خیال‌اش کاملاً راحت باشد که "با نودکردن سگرت برگ نمی‌شود به سال ۱۹۶۸ برگشت"، حتی با پوشیدن تی‌شرت با عکس "چه‌گوارا" هم نمی‌شود؛ ولی موضوعی که علی کریمی‌ها نمی‌خواهند بفهمند این است که اگر در سال ۱۹۶۸ سلطه‌ی امپریالیسم و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌های تحت‌ستم، شرائط گسترش مبارزه‌ی مسلحانه را فراهم ساخت، سلطه‌ی رژیم دست‌نشانده‌ی امپریالیسم در افغانستان نیز "جوانان افغان" را به برداشتن سلاح "چه‌گوارا" رهنمون خواهد ساخت.

بهمن آرام

لینک مطلب علی کریمی:

http://8am.af/index.php?option=com_content&view=article&id=12801:1389-04-08-16-25-51&catid=3:2008-10-31-09-37-07&Itemid=488

"راه سبز امید" دنباله‌ی چیست؟

تعابیر و تفاسیر متفاوتی پیرامون ماهیت "سبز" در درون و بویژه در بیرون از جامعه وجود دارد. دارند این رنگ را به نماد و "پشتیبان" اعتراضات مردمی به جامعه غالب می‌کنند. در این میان به اصطلاح مدافعین مردمی و "نادانان" هم بیش از اندازه دارند از خود مایه می‌گذارند تا "سبز" ابداعی سرمایه‌داران را به جنبش‌های اعتراضی رادیکال نسبت دهند؛ دارند "جنبش سبز" را به جنبشی "رنگین کمان" و جنبشی که "متعلق" به همه‌ی اقشار محروم جامعه می‌باشد، تعریف می‌نمایند. تن و افکار خود را با رنگ "سبز" مزین و در درون آن "نفوذ" نموده‌اند و به صف آن پیوسته‌اند تا از انجام وظایف "کمونیستی - انقلابی" خویش باز نمانند!!

اگر تصورات ذهنی و توهمات را به کنار نهیم و به تصاویر درون جامعه و عمل کرد خوین چندین دهه سران رنگارنگ نظام، نگاهی بی‌اندازیم به این جمع‌بند کوتاه و روشن دست خواهیم یافت که قانون سوار شده بر شانه‌های توده‌های ستم‌دیده، به هزاران دلیل قادر به رفع مشکلات عدیده سیاسی-اقتصادی جامعه‌مان نمی‌باشد. به این دلیل روشن که این قانون، عملاً دارد عدالت اقتصادی را در تمرکز سرمایه بر دستان عده‌ی قلیلی از آحاد جامعه که صاحب قدرت‌اند، تعریف می‌نماید؛ دارد برابری سیاسی را در شراکت متساوی جناح‌های رقیب دولتی، رفع تبعیض جنسیتی را در جداسازی زنان و مردان و زدودن فرهنگ ارتجاعی را در ترویج و حقه‌ی هر چه بیشتر آداب و رسوم خرافه توضیح می‌دهد. این قانون نگاه‌اش به ندای انسانی، نگاه تغییر به زندگانی توده‌های محروم و بالندگی و پیشرفت جامعه نیست. در حقیقت همه‌جا و در هر حوزه‌ای، سایه و آرمان سرمایه بر آن سیطره انداخته است و کاری به خواسته‌ها و مطالبات پایه‌ای مردم ندارد. در این قانون جایی برای حاکمیت مردم بر سرمایه وجود ندارد و بالاخره برقراری عدالت اجتماعی با چنین قوانینی بیگانه است. چرا که از ایدئولوژی و آرمان سرمایه الهام گرفته است و برای تأمین منافع این طبقه به میدان آمده است. بارها و بارها این‌را رهبران "راه سبز امید" تأکید نموده‌اند و بر این امر مصرانند که: "مبارزه‌ی خود را در چهارچوبی نظام جمهوری اسلامی و آن‌هم با پرهیز از خشونت و حرکت در چارچوب موازین مبارزه‌ی مدنی به پیش برند!!" نظامی که مولد و بانی خشونت است و بدون خون و خونریزی مخالفین و قربانیان نظام، قادر به یکرور حکومت‌داری نیست.

این تاریخ نوشته شده و پراتیک بر جای مانده تاکنونی جمهوری اسلامی‌ست و همه بدرجاتی بر این باوراند که مبارزه‌ی مدنی در چنین چهارچوبه و نظام‌هایی فاقد اعتبار است. بر این اعتقادند که این نظام‌ها مانع و مخلل رشد جامعه و افکار عمومی‌اند. بر این باوراند که قانون‌شان پشتیبان سرمایه‌داران و استثمارگران است و مهمتر از همه این‌ها به عینه مشاهده نموده‌اند که هر زمان توده بمنظور درخواست مطالبات خود به میدان آمده است مورد تعرض ارگان‌های رنگارنگ سرکوب قرار گرفته است. تعرض خونین و مسلحانه به کارگران، زحمت‌کشان، دانشجویان، زنان، کودکان و بالاخره به محروم‌ترین اقشار جامعه در این چند دهه حکایت از آن دارد که دست‌یابی به حقوق پایمال شده‌ی توده‌ها از مسیر مبارزه‌ی مدنی و مسالمت‌آمیز ناممکن می‌باشد. حکایت از آن دارد که وفاداران به نظام و قانون ارتجاعی‌شان کمترین علقه‌ای به آرمان‌های میلیون‌ها انسان رنج‌دیده ندارند. حکایت از آن دارد که همه‌ی مدافعین نظام و جناح "غالب" و "مغلوب" دولتی کار و بار و اختلاف‌شان بر سر تأمین منافع مردم و محترم شمردن آزادی‌ها و دموکراسی در درون جامعه نیست. مگر از یاد رفته است که چگونه رهبران "سبز" به پاس قانون ارتجاعی‌شان به صفوف توده‌های بی سلاح یورش آوردند و مرتکب آن‌چنان جنایاتی گردیدند که قلم از توضیح آن‌ها ناتوان می‌باشد؟ مگر فراموش شده است که چگونه به سبوعانه‌ترین شکل ممکن هر ندای آزادی‌خواهی را در سینه حبس نمودند؟ به دروغ امروزه "رهبران سبز" دارند، داد و بیداد براه می‌اندازند تا خود را بعنوان مدافعین دموکراسی جلوه دهند؛ بی‌جهت دارند از بی‌صلاحیتی جناح مخالف خود از پیشبرد قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی سخن می‌گویند؛ بی‌جهت دارند این ایده ارتجاعی را بخورد جوانان می‌دهند که نظام و قانون جمهوری اسلامی، نظام و قانونی مردمی‌ست؛ بی دلیل دارند تأکید می‌ورزند که معتقد به تکثر احزاب سیاسی و مخالف تک حزبی‌اند!! بنادرست دارند وانمود می‌نمایند که از شکنجه‌ی مخالفین متنفرند و خواهان آزادی و محترم شمردن کرامت انسانی‌اند!!

قانون جمهوری اسلامی یعنی سرکوب؛ یعنی تحقیر و توهین زنان و

جدا از اراده‌ی ارزیابی‌های ناصحیح و منفعت طلبانه‌ی ناپیگیران انقلاب از "جنبش سبز"، گذشت زمان این فرصت را به بعضاً جوانان و مدافعین توده‌های محروم داده است تا بهتر و عمیق‌تر، هم به تحریکات اعتراضی بیش از یکساله مردمی و هم به ماهیت دشمنان و دوستان آنان پی ببرند؛ این فرصت را داده است تا صف خود را با صف دشمنان دیرینه‌ی کارگران و زحمت‌کشان تفکیک نمایند و رنگ دل‌بخوای میلیون‌ها انسان رنج‌دیده را بر گزینند و خط قرمزی بر تمامی رنگ‌های حافظان نظام کشند؛ این فرصت را داده است تا با نگاهی چندین باره، عمل کرد "رهبران سبز" را مورد بررسی و کنکاش قرار دهند و بر این امر آگاه گردند که "رنگ سبز"، از آرمان و منفعتی پیروی می‌نماید که در تخالف با آرمان و منفعت توده‌های ستم‌دیده است.

به بیانی درک و فهم این تضاد منافع، برای انسان‌های آزاده و کمونیست‌های صدیق، کار، چندان مشکلی نبوده و نیست. جایگاه‌های گذشته و حال رهبران "سبز" در دم و دستگاه‌های دولتی - حکومتی و همچنین نگاه‌های کنونی‌شان نسبت به جایگاه سرمایه و نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان نظامی هار و خشن آن‌چنان گویا و عریان است که نیازی به پیش‌داوری‌ها داشته باشد. نیازی نیست تا تلاش نمود به شناخت و هویت درونی عناصر وابسته به نظام‌های سرمایه‌داری پی بُرد؛ خودشان علناً دارند راه مقابله با فساد دولتی و محترم شمردن به حقوق مردمی را در "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" توضیح می‌دهند؛ خودشان دارند می‌گویند که التزام ابدی با نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن دارند؛ قانونی که امتحان خود را در این چندین دهه، بخوبی پس داده است و در آن نمی‌توان نمادی از برسمیت شناختن پایه‌ای‌ترین مطالبات کارگری - توده‌ای یافت.

گسترده‌ی شکاف طبقاتی، تبعیض و نابرابری‌ها در درون جامعه، تقشیر عقاید، سلاخی نمودن مخالفین و سرکوب عنان گسیخته‌ی جوانان، زنان و دانشجویان، همه و همه از سر "خیر" قانون ارتجاعی حاکم بر جامعه‌مان می‌باشد. این قانون تاکنون و در عمل نشان داده است که در هیچ حوزه و عرصه‌ای در خدمت به منافع محرومان نیست؛ نشان داده است که برخاسته از افکار سودجویانه‌ی سرمایه‌داران است. بیهوده نبود که خشت آنرا در پاسخ‌گویی به نیازها و خواسته‌های ظالمان بنا نهادند و جایی برای تأمین منافع کارگران، دهقانان، زحمت‌کشان، زنان و مردان و کودکان محروم باقی نگذاشته است. به تبع از آن‌ها تقلب و تزویر و ریا، از زمره مقوله‌های ذاتی این قانون‌اند و هیچ‌گونه جایگاه و نقشی برای مردم در تعیین سرنوشت‌شان قائل نیست. این قانون در درون جامعه و در تمامی ارگان‌ها و مؤسسات نهادینه شده است و واضح است که هر فرد و نهادی بر سر کار گمارده شود، وظیفه‌ای جز پیشبرد و اجرای بی چون و چرای سیاست‌ها و قوانین مصوبه‌ی جمهوری اسلامی بر عهده ندارد.

با این حال و با وجود تعرضات متعدد به جان و مال توده‌ها پرسیدنی‌ست که آیا "راه سبز امید" را می‌توان به‌عنوان نقطه‌ی امید مردم تلقی نمود و به آن دل بست؟ آیا "سبز" و بقول نابخردان "جنبش رنگین کمان" می‌تواند، منافع میلیون‌ها انسان محروم را تأمین نماید؟ آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی که "راه سبز امید" بی‌صبرانه خواهان اجرای بند بند آن از جانب حکومتیان می‌باشد، قادر به باز گرداندن اموال عمومی به یغما برده شده از جانب دولتی‌یان و حکومتی‌یان، آزادی‌های به اسارت گرفته شده و برقراری عدالت اجتماعی در جامعه‌مان می‌باشد؟ مهمتر از همه این‌ها آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ظرفیت و پتانسیل پس زدن منفعت سرمایه‌داران وابسته را دارا می‌باشد و قادر به باز گرداندن حقوق مردمی‌ست؟

به‌مثابه امری سیاسی- اجتماعی به‌طور کلی قابل بحث و بررسی و نتیجه‌گیری می‌باشد.

تاکنون بسیاری از جریان‌ها و حتا افراد و محافل موجود در اپوزیسیون از زوایای مختلف سعی در پرداختن به این موضوع و موضع‌گیری نسبت به آن نموده‌اند. برخی آن را امری صرفاً انسانی و برخی مطلقاً سیاسی می‌دانند. اما حاصل این تلاش‌ها به عینه نشان می‌دهد که تاکنون هیچ‌یک از آنان، دید و نگاهی تاریخی- طبقاتی به مقوله‌ی اعدام و پروسه‌ی لغو قطعی آن در سطح جهانی نداشته‌اند.

باری، آن عده که این موضوع را صرفاً انسانی می‌دانند، خود به دو بخش تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول با نگاهی ظاهراً اومانستی (انسان‌گرایانه) خواهان لغو آن در هر جا و همه زمان می‌شوند و دسته‌ی دوم درست با همین نگاه به اجرای آن در همه جا و هر زمان تأکید دارند.

آنان که این امر را صرفاً سیاسی قلمداد می‌کنند نیز در نهایت به همین دو تحلیل و نتیجه‌گیری دسته‌ی اول می‌رسند. یعنی یا به کلی آن را نفی کرده و یا آن را به‌عنوان امری ضروری و لازم، مفید به حال جامعه ارزیابی کرده و مورد تأیید قرار می‌دهند.

در این میان لغو ظاهری این حکم در برخی جوامع به خصوص کشورهای اروپای غربی یکی از مستندات همه‌ی آن‌هایی است که در هر دو گروه فوق خواهان حذف آن هستند. به همین سبب در این جا بایستی ضرورتاً روی این موضوع مقداری تمرکز کرده و آن را مورد بررسی قرار دهیم.

از تاریخ اولین موارد لغو این حکم در برخی جوامع، تنها بیش از یکصد سال می‌گذرد. براساس آمار و اطلاعاتی که سازمان عفو بین‌الملل ارائه می‌دهد، در سال ۱۸۹۹ در جهان تنها سه کشور ونزوئلا، کاستاریکا و سن‌مارینو بودند که در آن‌ها مجازات اعدام وجود نداشت. در اواسط قرن بیستم این تعداد به هشت و ۳۰ سال بعد از آن به نوزده عدد رسید و اینک مجموعاً هفتادوشش کشور را شامل می‌شود. در این بین چندین کشور مانند فیلیپین، گینه‌نو، گامبیا، قطر، اندونزی، سریلانکا و... مجدداً این حکم را برقرار نموده‌اند و بسیاری از کشورها نیز موارد اجرای مجازات اعدام را به انحاء مختلف گسترش داده‌اند.

بنابر همین گزارشات، بسیاری از این کشورها مانند کانادا، انگلیس و غیره که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، تنها برای دوران صلح است و این خود به‌خوبی نشان می‌دهد که یکی از دلایل مهم لغو ظاهری یا بهتر بگوئیم کتبی آن در کشورهای غربی همین احساس اعتمادیست که طبقه‌ی حاکمه‌ی آنان نسبت به ثبات و پایداری حکومت‌های خویش و نظام ظالمانه‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی دارند و بدون شک در شرایط بحرانی و جنگی، بدین‌گونه عمل نخواهند کرد.

از آن گذشته، اینک سال‌هاست که افراد "خطرناک" و نیروهای سیاسی مبارز در این جوامع به اشکال غیررسمی اعدام می‌شوند و این یعنی به ظاهر توسط "افراد ناشناخته"، اما در واقع به وسیله‌ی عمل حکومت کشته یا سر به نیست می‌شوند.

به هر حال، حتا اگر لغو این حکم در کشورهای متروپل را فرضاً واقعی قلمداد نمایم، این سؤال پیش روی همه‌ی رفرمیست‌ها و شیفته‌گان نظام عمیقاً ناعادلانیه‌ی سرمایه‌داریست که می‌پندارند "با لغو مجازات اعدام، برابری انسانی و اجتماعی افراد یک جامعه حاصل می‌گردد"، آن‌ها بایستی نشان دهند که چرا و چگونه علاوه بر لغو این موضوع در این جوامع "متمدن"!!، ما با چنین امری روبرو نیستیم؟ و نه تنها آن، بلکه حتا برابری واقعی حقوقی و قضائی شهروندان نیز عملاً در کار نیست!

محرومان و به بند کشیدن هر چه بیشتر آزادی‌ها و قلع و قمع مخالفین و معترضین. در حقیقت جامعه‌ی ایران در هیچ دوره‌ای از حیات جمهوری اسلامی شاهد محترم شمردن حقوق پایه‌ای کارگران و زحمت‌کشان نبوده است. هیچ دوره‌ای از تاریخ سران رنگارنگ نظام را نمی‌توان یافت که در آن از سرکوب و استثمار رنج‌دیدگان و فرزندان خیری نباشد. همه‌ی آنان در مسیر نوشته و تعیین شده‌ای به پیش رفته‌اند و مدافعین امروزی به اصطلاح جنبش‌های اعتراضی و "رهبران سبز" هم، در گذشته همان راه و سیاستی را در مقابل خود قرار داده‌اند که رژیم جمهوری اسلامی در پی آن است. به عبارتی روشن‌تر، دولت‌مردان دیروزی و محافظان امروزی نظام در دوران زمامداری‌شان همان بلایی را بر سر دانشگاه‌ها آوردند که دولت‌مردان امروزی پیشه‌ی خود ساخته‌اند. همان دانشگاهی که "رهبر سبز" در زمان تصدی خود، آن را بخاک و خون کشاند؛ همان قانونی که زن را نیمه مرد به حساب می‌آورد. زن در چنین قانونی تحقیر شده است. دارند در برابر کار مساوی دست‌مزد کمتری به وی می‌دهند. از انتخاب پوشش محروم‌اش نموده‌اند و بالاخره همه و همه این‌ها به برکت قانون جمهوری اسلامیست. با نگر انداختن چنین قانون ارتجاعی‌ای بر شانه‌های توده‌های محروم و با وجود هزاران اعصاب کارگری و با وجود هزاران اعتراض به بی‌عدالتی‌های موجود و تبعیض جنسیتی در درون جامعه، باز هم "راه سبز امید" بدنبال اجرای بند بند قوانین ارتجاعی دست و پا گیر جمهوری اسلامیست.

براستی که به چه زبانی باید کارگران و زحمت‌کشان اعلام نمایند که نه تنها خواهان اجرای بند بند قانون جمهوری اسلامی نیستند، بلکه با تمام وجود خواهان سوزاندن آنند. به شکلی باید مخالفت خود را در مقابل قانون طبقات استثمارگر و ظالم نمایند و به چه زبانی باید فریاد بر آورند که مخالف قوانین ارتجاعی و سرکوب‌گرانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی‌اند. بر خلاف مشاطه‌گران، "نادانان" و مدافعین "جنبش رنگین کمان"، باید اذعان نمود که قانون حاکم بر جامعه‌ی مان قادر به باز گرداندن حقوق لگدمال شده‌ی میلیون‌ها انسان محروم نیست. علاوه بر همه‌ی این‌ها به اثبات رسیده است که با دور زدن قانون اساسی جمهوری اسلامی هم نمی‌توان جامعه را از شر مناسبات ظالمانه‌ی سیاسی- اقتصادی حاکم نجات داد. به اثبات رسیده است که یگانه راه تأمین منافع کارگران و زحمت‌کشان در سوزاندن قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌مراهی همه‌ی مدافعین سرسخت‌اش همچون "رهبران سبز" می‌باشد. "سبز"ی که خواهان "اجرای بدون تنازل" قانونیست که در تخالف با منفعت کارگران و زحمت‌کشان نوشته شده است؛ "سبز"ی که رنگ ابداعی امروزی ظالمان و دنباله‌ی دیگر رنگ‌های سرمایه‌داران وابسته است.

شباهنگ راد

حکم اعدام و موضوع لغو آن: مقوله‌ای فرا طبقاتی یا طبقاتی؟

علازم گذشته بیش از یک دهه از مطرح شدن بحث پیرامون حکم اعدام و ضرورت لغو آن، اما این مقوله همچنان موضوعی حاد و مورد توجه در سطح اپوزیسیون خارج کشور می‌باشد. چرایی این امر، بی‌تردید به علت بیش از دو دهه زیستن در جوامع غربی و مشاهده‌ی عدم اجرای ظاهری آن در این کشورهاست. اما به‌هر حال و بدون توجه به علل و عوامل پیدایش این کشش و استقبال عمومی در سطح نیروهای خارج کشور نیز، این مقوله

در خاتمه با توجه به آن چه که گفته شد، می توان به اختصار نتیجه گرفت که پیدایش و کاربست حُکم یا مجازات اعدام نیز مانند بسیاری از مقولات سیاسی- اجتماعی دیگر، حاصل ورود جامعه‌ی انسانی به دوران طبقاتی از سیر حیات تاریخی اوست و طبعاً تا پایان این دوران به انحاء مختلف به حیات اجتماعی خویش ادامه خواهد داد. در این جا بایستی قید نمایم که جامعه‌ی سوسیالیستی به‌مثابه مرحله‌ی گذار نیز به‌عنوان جامعه‌ای هنوز طبقاتی مشمول این دوران تاریخی می‌باشد.^(۱) بنابراین می‌توان گفت که تا گذار جامعه‌ی سوسیالیستی به کمونیسم و بازگشت کامل انسان (انسان نوین) به جامعه‌ی کیفیتاً متفاوت بی‌طبقه‌ی جدید، بروز این پدیده و اشکال مختلف اعمال آن به‌مثابه امری طبقاتی و نه فراطبقاتی، همچنان در جوامع انسانی باقی بماند و تنها و تنها پس از آن است که این مقوله قطعاً و برای همیشه به صورت واقعی، عملاً ملغاً و از عرصه‌ی جامعه‌ی جهانی محو خواهد شد.

پویان کبیری

۱ - منظور از این دوران‌های سه گانه‌ی طبقاتی، همان فرماسیون‌های کامل برده داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری می باشد.

۲ - با این تفاوت که جامعه‌ی سوسیالیستی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا، جامعه‌ای است که اولاً منافع اکثریت آحاد آن تحت پوشش قانون است و دوماً پایه‌های اجتماعی ارتکاب جرم به حداقل خواهد رسید. به همین دلایل اگر چه زندان (البته اینبار با کمیت و کیفیت بسیار متفاوت) همچنان وجود خواهد داشت، اما ضرورت کاربرد حُکم اعدام و اجرای آن با توجه به منافع اکثریت جامعه و با مراجعه به آراء توده‌ها، با پیشرفت جامعه انسانی به سوی کمونیسم، به مواردی نادر تبدیل خواهد شد.

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیشتر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و اثنائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.net
Web Site: www.19bahman.net

با کمک‌های مالی خود و ارائه‌ی هرگونه سوال، نظر، انتقاد و

پیشنهاد، ما را در انجام وظائف مان یاری رسانید.

خواست بنیادی و بزرگ برابری انسانی و اجتماعی یکی از محوری‌ترین مسائل حاد جامعه‌ی بشری در گستره‌ی تاریخ طبقاتی آن بوده است که نه با لغو زندان و نه با لغو مجازات اعدام هرگز حاصل نمی‌گردد، بلکه فقط با اضمحلال و نابودی جامعه‌ی طبقاتی‌ست که دست یافتنی خواهد شد.

از نظر تاریخی، بی‌تردید صدور حُکم اعدام و اجرای سیستماتیک آن منقارن با تکوین و پیدایش جامعه‌ی طبقاتی و شکل‌گیری قوانین مدنی خاص آن بوده است که طی قرون متمادی نیز از سوی طبقات حاکم آگاهانه تلاش گردیده است تا آن را به باوری اجتماعی نزد آحاد جامعه تبدیل نمایند. این حُکم و اشکال متنوع اعمال آن همواره از سوی دولت به‌مثابه ارگان طبقه‌ی حاکم و نه ارگانی فراطبقاتی، برای استحکام و بقاء فرماسیون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص آن طبقه برعلیه طبقات و اقشار پائینی هرم اجتماعی هر یک از دوران‌های سه‌گانه‌ی طبقاتی تاریخ جوامع انسانی بوده است.^(۱)

نکته‌ی بسیار مهم و شایان توجه این که در طول این تاریخ طبقاتی، به ندرت کاربرد این حُکم را در بین افراد طبقات حاکم می‌توان دید و هرگاه که مشاهده شود نیز بدون شک بایستی منافع کل طبقه‌ی مزبور به نحوی از انحاء به خطر افتاده باشد، مانند سال ۵۷ که برخی از عناصر و سرکرده‌های رژیم وابسته‌ی سلطنتی اعدام شدند.

در این جا بایستی به یک نکته‌ی حائز اهمیت دیگر نیز اشاره نمایم و آن اخلاقیات حاکم بر جامعه است، چرا که برخی بر این پندارند که اگر دولت اعدام می‌کند، به پشتوانه‌ی پذیرش "ملت" است!! اصولاً اخلاقیات حاکم بر جامعه به‌عنوان امری روبنائی برتافته از زیرساخت اقتصادی آن است. اقتصاد طبقاتی، اخلاق طبقاتی را می‌سازد. به همین دلیل در شرایط کنونی ما نمی‌توانیم در مورد مقوله‌ی اعدام و لغو آن به صورت عام موضع‌گیری کرده و از پذیرش عمومی اجتماعی آن که هرگز وجود عینی نداشته است، سخن بگوئیم.

در همین رابطه بایستی خاطر نشان کنیم که موضوع عدم پذیرش اعدام مخالفین سیاسی- عقیدتی و انقلابیون از سوی طبقات و اقشار زحمتکش در اقصا نقاط جهان و برای نمونه در ایران، چه تحت نظام منحوس گذشته و چه طی سی سال دیکتاتوری عنان گسیخته‌ی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، به‌خوبی نشان از نگاه (اخلاق) آنان از زاویه‌ی منافع طبقاتی دارد و این خود از موارد اثباتی این امر است.

در این جا الزاماً بایستی به مسئله‌ی دین به‌عنوان یکی از فراورده‌های بزرگترین خطای تاریخی بشر یعنی آفرینش "خدا" و نقش واقعی آن در جامعه نیز اشاره نمایم. می‌دانیم که ادیان به مثابه اموری روبنائی، همگی معلول جامعه‌ی طبقاتی‌اند و عملاً در طول تاریخ‌شان همواره جزئی از ارکان سیاسی یا فرهنگی این‌گونه جوامع بوده‌اند. حُکم و اربابان دین برای ضروری و موجه جلوه دادن مسائلی همچون زندان، شکنجه و اعدام مخالفین و مجرمین، پیوسته از احکام دینی سود جست‌ه‌اند.

ادیان و مذاهب مختلف آن، چه آن گاه که مستقیماً در قدرت سیاسی بوده و چه آن زمان که در حاشیه بوده‌اند، همواره به نام "خدا" و در واقع برای حفظ برده‌دار و ارباب و سرمایه‌دار، جان‌های شیفته‌ی بسیاری را به دار و درفش و تیر سپرده‌اند.

بنابراین در مقطع کنونی (حاکمیت دیکتاتوری اقلیت جامعه)، در بستر مبارزه‌ی طبقاتی جاری تا تسخیر قدرت سیاسی و برپائی حکومت کارگران و زحمتکشان (حاکمیت دیکتاتوری اکثریت جامعه)، اولویت برای جنبش انقلابی با طرح مسئله به این شکل است: هرچند که خواسته‌های دموکراتیک و انقلابی توده‌ها در چارچوب این نظام تحقق ناپذیرند، اما در این خصوص ما وظیفه داریم که به‌طورکلی و قاطعانه خواهان لغو مجازات زندان، شکنجه و اعدام انقلابیون در بند و همه‌ی افراد زندانی که به شکلی واقعی در مخالفت سیاسی و عقیدتی با نظم حاکم قرار دارند، شویم.